

پیش از آنکه مال تو باشیم

لیزا وینگیت
برگردان علیرضا ارجاع

Wingate, Liba



Wingate, Liba

۷۵۱۷۷۷۸۳-۷۵

۷۵۱۷۷۷۸۳-۷۵

۷۵۱۷۷۷۸۳-۷۵

*** فهرست ***

۱۶۳	بخش سیزدهم
۱۷۴	بخش چهاردهم
۱۸۶	بخش پانزدهم
۱۹۶	بخش شانزدهم
۲۱۵	بخش هفدهم
۲۲۸	بخش هجدهم
۲۴۴	بخش نوزدهم
۵۶۲	بخش بیستم
۲۸۰	بخش بیست و یکم
۳۰۴	بخش بیست و دوم
۳۲۶	بخش بیست و سوم
۳۴۰	بخش بیست و چهارم
۳۵۶	بخش بیست و پنجم
۳۸۰	بخش بیست و ششم

*** فهرست ***

۹	مقدمه
۱۲	بخش اول
۲۱	بخش دوم
۲۹	بخش سوم
۴۲	بخش چهارم
۵۲	بخش پنجم
۶۳	بخش ششم
۸۵	بخش هفتم
۹۳	بخش هشتم
۱۰۶	بخش نهم
۱۱۸	بخش دهم
۱۳۱	بخش یازدهم
۱۴۳	بخش دوازدهم

مقدمه

"پیش از آنکه مال تو باشیم" یک داستان تاریخی است. تمام حوادث و دیالوگ‌های آن ساخته‌ی ذهن نویسنده است و ربطی به واقعیت ندارد. جاهایی که شخصیت‌های زندگی واقعی در قصه پدیدار می‌شوند، موقعیت‌ها، اتفاقات و مکالمات مربوط به آن شخصیت‌ها کاملاً ساختگی است و مقصود تغییر دادن ماهیت این اثر نبوده است.

بالتیمور، مریلند

سوم آگوست ۱۹۳۹

داستان من از یک شب گرم ماه آگوست شروع شد، اتاقی که هرگز چشمانم شبیه آنجا را ندیده و فقط در ذهنم آن را تصور می‌کنم. چند روزی هست که سعی به توصیفش دارم. دیوارها سفید و تمیز بودند، ملحفه‌ی تخت‌خواب همچون برگ‌های پاییزی خش خش صدا می‌کرد. اتاق به بهترین امکانات مجهز شده بود. باد ملایمی بیرون می‌وزید و جیرجیرک‌ها در لابه‌لای برگ‌های درخت زیر پنجره جیرجیر می‌کردند. چرخش پره‌های فنی که تلاش می‌کرد هوای شرجی اتاق شیروانی را به حرکت درآورد همه جا را تیره و روشن می‌کرد.

بوی درختان کاج فضای اتاق را پر کرده بود و فریاد زنی که توسط پرستار به تخت محکم بسته شده بالا گرفت. سر تا پای بدنش خیس عرق بود طوری که اگر خودش را می‌دید وحشت زده می‌شد.

او واقعاً زیبا بود. یک روح مهربان و لطیف. آدمی نبود که بخواهد فاجعه‌ای که اکنون رقم می‌خورد را عمداً به بار بیاورد. توی این چند سال زندگی فهمیدم که بیشتر مردم می‌خواهند به بهترین نحو ممکن زندگی کنند، آن‌ها نمی‌خواهند به کسی آزاری برسانند. این فقط یک سرنوشت وحشتناکی است که دنیا رقم زده.

تمام چیزهایی که بعد از این پایان تلخ اتفاق می‌افتد تقصیر او نیست. او آخرین چیزی را که از دنیا می‌خواست ساخته بود.

"آیا می‌دانستید که در این سرزمین مردم آزاد و منزلگاه شجاعان، بازار فروش کودک وجود دارد؟ اوراق بهاداری که دست به دست می‌چرخند و به جای خرید و فروش کالا، برای معامله‌ی جان و زندگی کودکان به‌کار گرفته می‌شوند."

-مقاله‌ی "فروشگاه کودک"، مجله‌ی عصر شنبه، یکم فبریه ۱۹۳۰

[جورجیا تان] مدام می‌گفت: "این‌ها مثل صفحات خالی کتاب هستند و پاک متولد شده‌اند، اگر این‌ها را از کودکی به فرزند خود بیاموزید و در محیطی مناسب پرورش‌شان دهید، حتماً به آن چیزی که شما تمایل دارید تبدیل می‌شوند."

-برگرفته از کتاب درد بچه، نوشته‌ی باربارا بیزانتس ریموند